

بررسی علل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک (۶۴۸-۹۲۳ق.)

محمد قزوینی نظم‌آبادی^۱
امامعلی شعبانی^۲

چکیده: فروپاشی حکومت‌های اسلامی به عنوان یکی از مباحث حائز اهمیت، ذهن پژوهشگران عرصه تاریخ را به خود مشغول داشته است. در این میان دلائل سیاسی بیشتر از هر نکه‌ای خودنمایی می‌کنند، زیرا خود زمینه‌ساز ضعیف حکومت‌ها در ابعاد دیگر شمرده می‌شود. در همین زمینه نوشتار پیش رو کوشیده است به روش تحلیلی، عوامل سیاسی فروپاشی حکومت ممالیک را بررسی کند. یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که قدان مشروعیت ملی در کار ضعف مشروعیت مذهبی در اواخر دوره مملوکی، عامل زیربنای در اضطرابات این حکومت است. نزاع بین ممالیک برجی و جلان، علاوه بر تضاد ذاتی بین ساختار سیاسی قدرت نمی‌توانست با اتحاط این حکومت ممالیک ییگانه باشد. ضمناً موقع شورش‌ها که خود ارتباط تکاتگی با بحران‌های جاشیشی می‌یافتد، مرحله فروپاشی را تسریع نمود. در نهایت نیز ضعیف موقعیت ممالیک در جهان اسلام و در پی آن تهاجم عثمانی‌ها این حکومت را ساقط ساخت. این مقاله با استناد به روش کاباخن‌های و عمده‌ای بر اساس منابع دست اول و نیز با رویکرد تحلیلی-انتقادی به تبیین مسئله پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: ممالیک، بحران‌های داخلی، تهاجم خارجی، مشروعیت ملی، مشروعیت مذهبی

۱ دکترای تاریخ اسلام، مدرس دانشگاه فرهنگیان (اراک) (نویسنده مسئول)
shabani.2009@gmail.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اراک
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰
تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲

The Political Reasons of Decline and Fall of Mamlukes Dynasty (1260 -1517 AD)

Mohammad Ghazvini Nazmabadi¹

Imam Ali Shabani²

Abstract: Islamic history researchers are always eager to know the reasons of decline and fall of Islamic dynasties. Surely the political causes are considered as the most important ones in such context, as they are the base for other factors in decline of the governments. This paper is aimed to survey the political reasons of Mamlukes state using an analytical approach. The findings reveal that lack of national and religious legitimacy had played the most important roles for such a decline. Conflicts among Mamlukes trobes like Boorji and Joolban in addition to heuristic conflict of political power structure have been decisive. The uprisings, which were mainly due to succession crises, expedited their collapse. Finally, decline of their position among Islamic world and Osmanids invasion led to their fall. This paper tries to study the reasons of this issue using desk study method and first hand references, by means of an analytical-critical approach.

Keywords: Mamlukes, internal Crisis, external invasion, national legitimacy, religious legitimacy

1 PhD in Islamic History, Arak Farhangian University (Corresponding author)

2 Associate Professor, History Department, Arak University

ghazvini1377@gmail.com

shabani.2009@gmail.com

مقدمه

حکومت ممالیک (۹۲۳-۶۴۸ق) در تاریخ اسلام به عنوان حکومتی شاخص در عرصه‌های مختلف شناخته می‌شود. نقش آفرینی سیاسی- نظامی، در کنار اهمیت و جایگاه اقتصادی و اجتماعی این حکومت موجب گردیده است تا صفحات مهمی از تاریخ جهان اسلام بدان اختصاص یابد. حکومتی که نه تنها تاریخ اسلام، بلکه تاریخ جهان نمی‌تواند به سادگی از کنار آن بگذرد. اما با وجود این گذشته افتخارآمیز، ممالیک به مانند دهها حکومت مسلمان دیگر در نهایت چهار ضعف و فروپاشی گردیدند که خود اعجاب توأم با تعمق جامعه علمی جهان اسلام را موجب شده است.

به لحاظ پیشینه پژوهش، متأسفانه در ایران اسلامی ما که داعیه پیشگامی در احیای تمدن اسلامی را دارد، تاریخ تحولات این حکومت کمتر مجالی برای بحث و بررسی علمی یافته است. در این میان علل ضعف و سقوط ممالیک به رغم اهمیت موضوع، اساساً مورد توجه پژوهشگران حوزه تاریخ اسلام نبوده است.^۱ مع الوصف بعضی از مهم‌ترین تحقیقات و مطالعات خارجی که به این موضوع پرداخته‌اند از این قرارند: (۱) «نهاية دوله ممالیک» نوشته ابراهیم حسنی ربایعه، استاد دانشگاه قدس در سال ۲۰۰۹ که مؤلف بخش مهمی از تحلیل خود را به تحلیل علل اقتصادی ضعف و فروپاشی حکومت ممالیک اختصاص داده است و می‌تواند بیانگر باور نویسنده به نقش عوامل اقتصادی در سقوط حکومت‌ها باشد.^۲ (۲) «موقف المصربین من حكم المماليك في العصور الوسطى» اثر عبدالمنعم ماجد در مجله حولیات کلیة الاداب (جامعة عین شمس) در سال ۱۹۶۹ که نویسنده مقاله همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، تنها به موضع مردم مصر در قبال ممالیک پرداخته است و بیشتر جنبه‌های اجتماعی انحطاط و فروپاشی آنان را مورد توجه قرار می‌دهد و زمینه‌های دیگر سقوط این دولت همچون هجوم عثمانی، بحران‌های جانشینی... را در نظر نداشته است.^۳ (۳) مقاله نقد کتاب «نهايات الدوله المملوكية» تأليف کارل پتری که در واقع رساله دکتری وی بوده است، از رضوان السید مندرج در نشریه الاجتہاد در سال ۱۴۱۵ ناقد کتاب در مقاله

^۱ نکته طریف در خصوص پیشینه پژوهش آنکه تنها کتاب علمی ترجمه و انتشار یافته در ایران با عنوان دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام از عصام محمد شبارو که امروزه به عنوان یک متن درسی و در عین حال پژوهشی بدان استناد و استفاده می‌شود، با نهایت تعجب هیچ‌گونه اشاره‌ای به علل ضعف و سقوط این حکومت - ولو به صورت گذرا و کلی - نداشته است.

کوتاه خود به نقد دیدگاه‌های نویسنده در باره علل و عوامل سقوط ممالیک پرداخته است. (۴) مقاله مهم «الممالیک الجلبان و دورهم فی الاوضاع الداخلية للدولة المملوكية» اثر فتحی سالم حمیدی منتشر شده در مجله ابحاث کلية التربية الأساسية (جامعة الموصل / كلية العلوم الإسلامية) صرفاً به نقش شورش‌های متعدد و گاه بی گاه ممالیک جلبان در تضعیف این دولت به خصوص در دوره‌های پایانی عمر آن اشاره دارد. (۵) در نهایت نیز محمد سهیل طقوش در کتاب دوله الممالیک در فصل بیست و یکم، عوامل سقوط این دولت را ضمن تقسیم به عوامل داخلی و خارجی، صرفاً به شکل روایی برشموده است.

نتیجه آن که پژوهش‌های صورت گرفته علل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک را به عنوان یک موضوع مستقل و به طور تخصصی تعقیب نکرده و صرفاً داده‌های پراکنده و غیر منسجمی ارائه داده‌اند. مزید بر این فقدان رویکرد نظری - تحلیلی و روش غالباً مبتنی بر تاریخ تقلی نقد دیگری است که می‌توان بر آثارشان پیرامون مبحث مورد اشاره وارد دانست. لذا پژوهش حاضر ضمن استفاده از تحقیقات فوق در صدد است موضوع را در قالب تحلیلی و در عین حال با ساختاری نو و ابتکاری، با استناد به منابع دست اول مورد بررسی و نقد قرار دهد. حال با توجه به ضرورت‌های پیش‌گفته، این پژوهش در بی پاسخ به این پرسش اساسی بوده است که مهم‌ترین دلایل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک کدام است؟ مقاله حاضر با رویکردی انتقادی و با بهره‌گیری از منابع معتبر متقدم و نیز پژوهش‌های جدید به بحث و بررسی علمی این موضوع نشسته است. بی‌تر دید یافته‌های پژوهش می‌تواند امروزه به عنوان الگو و مدل نظری برای نظریه پردازان سیاسی و نیز دولتمردان جهان اسلام مورد استفاده قرار گرفته و علاوه بر آن به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی متفکران مسلمان در طول تاریخ - یعنی دلایل فروپاشی حکومت‌های اسلامی - و با توجه به خطرات همه‌جانبه پیش روی جهان اسلام پاسخی مناسب و در عین حال علمی ارائه نماید. ابتنای پژوهش بر رویکرد تاریخی و با اعتقاد به این نکته که تاریخ در حقیقت تم‌شناسی یا اصل‌شناسی پدیده‌های سیاسی - اجتماعی روز بوده و در عین حال یافته‌های حاصل از آن قابل اعتنا است، می‌تواند بر اعتبار پژوهش حاضر تأکید داشته باشد.

۱. چالش‌های مشروعیتی

صاحب نظران مهم‌ترین آسیب سیاسی هر حکومتی را فقدان و یا از دست رفتن «مشروعیت»

می‌دانند. مشروعیت [در مقابل «غصب»] اساس حاکمیت است که موجب می‌شود حکومت با توصل به آن در درون قلمروی خود بلا منازع و بدون رقیب، توانایی تسلط بر گروههای دیگر را داشته باشد؛ یعنی در حقیقت فرمان اطاعت تواًم با حقانیت تلقی شود. زیرا قدرت در ذات خود متضمن نابرابری‌های انسانی و در رأس آن نابرابری ناشی از قدرت و حاکمیت است که این امر خود از ضرورت «تجیه»، یعنی مشروعیت‌سازی حکایت دارد. مشروعیت همچنین به حکومتها قدرت جادویی می‌بخشد تا با هنجارسازی و اعمال انضباط متناسب با خواست قدرت، با هرگونه شورش و عصیانی مقابله کنند. ضمناً در صورت فقدان مشروعیت و یا تضعیف آن انجام هرگونه اقدام علیه حاکمیت مستقر مجاز و مباح شمرده می‌شود.^۱

مشروعیت خود انواعی دارد که به بیان امروزین و در عین حال ساده می‌توان آن را به مشروعیت ملی، مشروعیت مذهبی و مشروعیت سیاسی تقسیم‌بندی نمود. در مشروعیت ملی سخن آن است که حکومت و شخص حاکم باید از خون، نژاد و یا تبار مردمی باشد که بر آن حکم می‌راند؛ در غیر این صورت حکومت نامشروع خواهد بود. در مشروعیت مذهبی اتصال و تأیید از سوی خاندانی متنسب به رسول خدا(ص)، علمای مذهبی و یا در پرتوی جهاد مقدس مد نظر خواهد بود. در نهایت نیز این مشروعیت سیاسی است که توسط متفکران پیرامونی و با ایده «ظل الله في الأرض» و یا با برخورداری از تفکر ذهن‌ساخته «فره ایزدی» به جامعه این‌گونه القا می‌شود که حکومت و حاکمان مستقر، مورد توجه ویژه خداوند هستند و همواره مورد حمایت او قرار دارند. حکومتها همواره در طول تاریخ سعی داشتند تا قدرت خود را با انواعی از مشروعیت‌ها بیارایند. متقابلاً تضعیف و در پی آن بحران مشروعیت از خطرناک‌ترین بحران‌هایی است که نابودی نظام سیاسی را موجب خواهد شد. بحران مذکور می‌تواند شخص فرمانروا، سیاست‌ها و در نهایت کل نظام سیاسی و اصول بنیادین آن را به چالش بکشد.^۲

۱ نک: حسین بشیریه (۱۳۷۴)، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، صص ۱۹-۲۰، ۵۸؛ داود فیرحی (۱۳۷۸)، قدرت، داشش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: نشر نی، صص ۲۱-۲۲؛ همایون کاتوزیان (۱۳۹۰)، مشروعیت و بحران جانشینی در جامعه ایرانی، تهران: نشر نی، صص ۵۴-۵۷.

۲ نک: ماکس ویر (۱۳۸۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمارزاده، تهران: سمت، صص ۶۱-۲۷۳، ۲۷۴؛ علیرضا شجاعی زند (۱۳۷۲)، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: تبیان، صص ۶۲، ۱۸۳؛ جواد طباطبائی (۱۳۸۸)، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر، ص ۶۱؛ علی عبدالرازاق (۱۹۸۸)، اسلام و اصول الحكم، الجزایر: موقعه النشر، ص ۸۱؛ ابوالفضل کرمی (۱۳۹۱)، مشروعیت و بحران مشروعیت، بابل: شکوه ساحل، صص ۸۱-۸۲.

ممایلک از جمله حکومت‌هایی شمرده می‌شوند که از همان آغاز با چالش‌های جدی مشروعيتی روبرو بودند. نخست باید معترف بود که این بردگان ترک فاقد مشروعیت ملی بودند که خود پیشتر از هر مشروعيتی در سرنوشت سیاسی حکومت‌ها خودنمایی می‌کرد. ایوبیان (۵۶۷-۴۸۰ عق.) به جهت اهداف نظامی، ممایلک را از آسیای مرکزی و دشت قبچاق به حکومت خود وارد ساختند؛ لذا ممایلک برای مردم قلمروی که بعدها از شام تا شمال آفریقا - و به ویژه سرزمین مصر - امتداد می‌یافتد، در حقیقت بیگانه محسوب می‌شدند.^۱ چنانچه برای نمونه زمانی که در ابتدای حکومت آنان و در زمان دومین سلطان این دولت یعنی المعز آییک ترکمانی (۶۵۵-۴۸۰ عق.)، حصن‌الدین شلب یکی از اعیان عرب منطقه الصعید علیه آنان قیام کرد، خطاب به یاران خود متذکر شد که ما اعراب و ساکنان این سرزمین شایسته‌تر از این بردگان به حکومت هستیم.^۲

مردم مصر به ممایلک به چشم تحریر نگاه می‌کردند و حکومتشان را بر خود بر نمی‌تافتند؛ به همین جهت سیوطی (وفات ۹۱۱ق.) نوشته است که چون مردم مصر شنیدند آییک ترکمانی به قدرت رسید، به او گفتند که ما سلطانی حرمی خواهیم و نه برده.^۳ این عبارت خود می‌تواند از چالش‌های مشروعيتی ممایلک از همان آغاز حکومت پرده بردارد. به نظر می‌رسد ممایلک خود از این مسئله آگاه بودند که نزد مردم جایگاهی نداشته، مورد کینه آنها قرار دارند. سرنوشت آخرین سلطان مملوکی یعنی طومان بای بهترین نمونه است. زیرا حسن بن مرعی - درحالی که به او و قبیله‌اش پناه برده بود - وی را به سلطان سلیمان تحويل داد و حتی لطف و دوستی پیشین سلطان را نادیده گرفت.^۴

این بیگانگی در کنار سیاست‌های بسته در عدم اختلاط با مردم بومی، از جمله در امر مشارکت سیاسی، اختلاط فرهنگی و نیز ازدواج و پیوند زناشویی با بومیان بیش از پیش بر این چالش‌ها می‌افزود.^۵ ولیام مویر تصريح دارد که ممایلک به منظور حفظ اعتقادات و

۱ عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۶۳)، [عرب، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۵۵۹]

۲ تقی الدین احمدقریزی [ابی تا]، [سلوک لمعرفة دول الملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالكتب العلمية، ص ۳۸۶-۳۸۸]

۳ جلال الدین عبدالرحمان سیوطی (۱۹۷۷م)، حسن المحاضرة في أخبار مصر و القاهرة، تحقيق خليل المنصور، بیروت: دارالكتب العلمية، ص ۲۵.

۴ ابراهیم حسنی رباعیه (۲۰۰۹)، نهایة دولة ممایلک، دانشگاه قدس، ص ۹.

۵ قاسم عبده (۲۰۰۱)، عصر سلاطین الممایلک، القاهرة: عین الدراسات، ص ۱۶.

آداب و رسوم و حفظ اتحاد خود و عدم اختلاط با دیگران، با مردم مصر در نیامیختند و جز در موارد اندک با زنان مصری ازدواج نکردند.^۱

در این میان بی تردید ققدان مشروعیت ملی می توانست هر گونه اقدام علیه این حاکمیت را در منظر حکومت شوندگان، امری مباح و حتی در نگاه مخالفان، ضروری شمارد. حوادث سیاسی این دوره و از جمله شورش‌های متعدد علیه حکومت بر این امر صحنه می‌گذارد. حال توجه به این نکته در فهم این بحث ضروری است که اشتراک خونی و همنژادی با مردم بومی، یک اصل در تداوم و بقای هر حکومتی محسوب گردد که البته ممالیک از این پیششرط حکومت و یکی از انواع مهم و اساسی مشروعیت محروم بودند. در نهایت نیز این آسیب سیاسی به عنوان یکی از عوامل اصلی ضعف و سقوط حکومت ممالیک خود را به نمایش نهاد.^۲

تضعیف مشروعیت مذهبی را نیز نباید در سقوط این حکومت نادیده گرفت. ممالیک به واسطه تداوم خلافت در تبعید عباسی و نیز با پیشگامی در جهاد با جنگجویان صلیبی، مشروعیت مذهبی کسب می‌کردند. لیکن در دهه‌های پایانی عمر این حکومت این نوع از مشروعیت به پایین ترین حد خود رسیده بود. در تفسیر این امر می‌توان به تضعیف جایگاه خلافت عباسی به عنوان یکی از کانون‌های مهم مشروعیت‌بخشی اشاره کرد. عباسیان حتی در اواخر عمر حکومت خود در بغداد هم به علت رفوارها و عملکردهای نامناسب و نیز سوءاستفاده از چنین جایگاه مقدسی، دچار تزلزل معنوی در بین مسلمین جهان اسلام شده بودند. لذا خلافتی که توسط ممالیک به مصر برده شد، در حقیقت خلافتی تضعیف شده بود

۱ William Muir (1896), *The Mameluke or slave Dynasty of Egypt 1260-1517 A.D.* London: Smith, Elder, & Co., 15 Waterloo place, pp. 212, 223, 226.

۲ احتمالاً اینجا شبهه‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه حکومتی می‌تواند بدون مشروعیت ملی و در سرزمینی در حقیقت بیگانه حدود سه قرن دوام بیاورد؟ در پاسخ بدان باید بدین نکته اشاره نداشت که ممالیک در دو نوع دیگر مشروعیت - یعنی سیاسی و مذهبی - و در بعد تبلیغی نه تنها سرمایه‌گذاری‌های بسیاری نمودند، بلکه در عرصه عمل نیز کارنامه درخشانی از خود در تمام جهان اسلام بر جای نهادند که این امر می‌توانست تا حدودی مانع از بهره‌برداری مخالفان از مقوله تیار و نسب آنان گردد. علاوه بر این نباید اختلافات داخلی و پراکنده‌ی سیاسی مردم تحت نفوذ ممالیک را در تداوم قدرتشان بی‌تأثیر داشت. چنانچه عبدالمنعم ماجد در مقاله خود که به نحوه رویکرد و تعامل مردم مصر با دولت ممالیک پرداخته چنین معتقد است که مردم مصر، ممالیک را تنها به علت مقابله تحسین برانگیزشان در برابر صلیبیون و مغولان و همچنین حمایت خلیفه عباسی قاهره از آنها پذیرفتند؛ در غیر این صورت حاضر به پذیرش ایشان نبودند و حکومت آنها وجه شرعی نداشت؛ نک: عبدالمنعم ماجد (۱۹۷۹)، دولت سلاطین ممالیک و رسوم‌هم فی مصر، مصر: مکتبة الانجلو المصرية، ص ۵۱۹؛ همچنین نک: Muir, Ibid, p.22.

و نمی‌توانست کارآبی چندان و در عین حال همیشگی برای توجیه قدرت و عملکرد آنان داشته باشد.^۱ ضمناً نیت خوانی ممالیک در حمایت از تداوم خلافت عباسی نیز خود گواه آشکاری بر نگاه ابزاری آنان نسبت به مقوله مذهب و نمادهای مذهبی بود که این امر نمی‌توانست در جامعه تحت نفوذشان بدون واکنش باشد.

نکته ظریف اینجاست که حتی حکومت ۲۷۵ ساله ممالیک (۶۴۸-۹۲۳ ق.) بر مقر حکومتشان یعنی مصر نیز نتوانست نافذیت مذهبی را موجب شود. چنانچه به رغم قرن‌ها تبلیغ مذهب حنفی که اتفاقاً مذهب خلافت عباسی و در عین حال ممالیک نیز محسوب می‌شد، مذهب شافعی همچنان بر مذاهب دیگر تفوق داشت.^۲ این مسئله بی‌تردید بر مشروعيت مذهبی ممالیک و حتی خلافت دستاویز گونه و ابزاری آنان تأثیر منفی بر جای می‌نهاد.

علاوه بر این، فاصله گرفتن ممالیک از اصول و مبانی شرعی در عرصه عمل نیز بهشت به مشروعيت مذهبی آنان آسیب وارد ساخت. رفشارهای دولتمردان ممالیک در دهه‌های پایانی عمر این حکومت فاصله بسیاری با اسلام اصیل و سنت و سیره ائمه داشت. آنان دیگر غرق در فسق و فجور، ظلم و ستم، فربی و خدوع، رشوخواری، اختلاس اموال عمومی و ... شده بودند که البتہ با هیچ اصلی از اسلام قابل جمع نبود.^۳ چنانچه در اوآخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری وضعیت به گونه‌ای رقم خورد که اکثر مردم معتقد بودند که سلاطین و امرا چندان به مبانی شرع پایبند نیستند و مصر دیگر براساس مبانی دینی اداره نمی‌شود. چراکه کارگزاران دولت - از بالاترین تا پائین ترین سطح - به سرقت خزانه و دارایی‌های اوقاف مشغول‌اند و در مصرف شراب و حشیش غوطه‌ورند.^۴ از طرف دیگر احکام شرع را به‌طور وقیحانه‌ای زیر پا گذاشته، وقوعی به آنها نمی‌گذارند. به عنوان نمونه محمد ثانی فرزند قایتبای (۸۷۲-۹۰۳ ق.)، وقتی به سن جوانی رسید، به خانه‌های فساد و فحشا می‌رفت و بی‌بندوباری می‌کرد. خوانده‌ها و رقاصان همدم و مونس جشن‌های شبانه او در ساحل نیل بودند. او به اتفاق دوستانش در

۱ نک: ایرا.م لایپدوس (۱۳۸۱)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه‌ی علی بختیاری زاده، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها و مؤسسه اطلاعات، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ محمد عصام شبارو (۱۳۸۸)، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۲۱۶.

۲ شبارو، همان، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۳ نک: محمدين احمدبن ایاس (۱۴۰۴)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور، الفاهره* | مطبع الشعب، ص ۳۴۳.

۴ محمد سهیل طقوش (۱۴۳۰)، *تاریخ ممالیک فی مصر و بلاد الشام*، بیروت: دارالنفاس، ص ۵۵۷.

خیابان‌ها می‌چرخید، به مردمان هجوم می‌برد و گاهی در دل شب وارد خانه‌های آنان می‌شد.^۱ لذا بی‌علت نیست که عموم مردم، دولت ممالیک را به منزله غاصبین، فاسدین و سلاطینی بی‌خيال تصور می‌کردند که البته به جایگاه و اعتبارشان خدشه وارد می‌ساخت. حتی عجیب اینجاست که در اواخر عمر این حکومت ما با نمونه‌های چندی از تعارض ممالیک با فقهای مصر بر سر مسائل مختلف روبرو هستیم^۲ که خود البته نمی‌توانست در تضعیف مشروعت مذهبی آنان و در نهایت فروپاشی حکومتشان بی‌تأثیر باشد.

در رأس این تعارض‌ها ارتقای منزلت و جایگاه اهل ذمه و مقابلاً تضعیف موقعیت علمای مسلمان در اواخر عمر ممالیک بود که خود صدمات جدی به مشروعت مذهبی آنان وارد ساخت. منابع تاریخی گواهی می‌دهند که در اوخر این عصر، یهودیان و نصاراً به دلایلی موفق شدند امتیازات قابل توجهی از حکومت کسب نمایند. آنان مناصب مهمی چون ضرب سکه را در دست گرفتند،^۳ در موکب سلاطین و امرا حضور می‌یافتدند، حال آن که علمای مسلمان پیاده بودند،^۴ در جشن‌های خود عمامه‌های بزرگ بر سر می‌نهادند و در هیبت قضاط شهر در انتظار عمومی ظاهر می‌شدند.^۵ آنها همچنین - به رغم منوعیت پیشین - در بیت المقدس صلیب‌های خود را آشکار می‌کردند^۶ و عملًا این منطقه را به یک منطقه صلیبی‌نشین تبدیل کرده بودند.^۷ این امتیازات و ارتقای جایگاه که غالباً با پرداخت رشوه و هدایا به سلاطین مملوکی صورت می‌گرفت،^۸ در حالی بود که شأن و منزلت علمای مسلمان تضعیف گردید. لذا بی‌علت نیست که مسلمانان این امتیازات را که از سوی حکومت ممالیک به اهل ذمه داده شد به منزله تحقیر دین خود دانسته، آن را محکوم می‌کردند. علاوه بر این بی‌آبرو کردن علماء، فروش موقوفات به قیمت کم، مصادره اموال و اخذ مالیات‌های مکرر و در عین حال سنگین از موقوفات و مدارس بهویژه در اوخر عمر حکومت ممالیک، بیش از پیش بر نارضایتی علمای مذهبی دامن می‌زد.^۹ شاید به همین علت است که ابن طولون مورخ این عصر

1. Muir,Ibid,p.178.

2. نک: ابن ایاس، همان، صص ۷۶-۷۷؛ مقریزی [ابی تا]، همان، ص ۷۰۶.

3. محمدبن علی بن طولون (۹۹۸) مفاکهة الخلان في حوادث الزمان، بیروت: دارالكتب العلمية، صص ۸۳-۸۴.

4. همان: همانجا؛ مقریزی [ابی تا]، همان، ص ۴۱۶.

5. مقریزی، همانجا.

6. ابن طولون، همان، ص ۳۶.

7. مجری‌الدین‌العلیمی (۹۹۸)، الانس الجليل، عمان: مکتبة دنیس الخلیل، ص ۴۷۸.

8. ابن طولون، همان، ص ۳۱۸.

9. جمال الدین بن تغییری بردی [ابی تا]، النجوم الظاهرة فی ملوك مصر والقاهرة، ص ۱۵۰.

معتقد است که اسلام و مسلمین گرفتار حکام سوء شده‌اند.^۱

متقابلًا ظهر مشروعیت‌های جدید در عرصه مذهبی - سیاسی جهان اسلام، همچون خلافت عثمانی و تیموری که خود به شدت داعیه مذهب داشته و از آن به عنوان ابزاری بسیار کارآمد و نافذ برای پیشبرد منافع سیاسی شان سود می‌جستند،^۲ زنگ خطر جدی دیگری بود که برای ممالیک و جایگاه مذهبی آنان به صدا درآمد. در هر صورت باید موقوفیت عثمانی‌ها در جنگ با ممالیک را در حقیقت در نوعی نزاع بر سر مشروعیت جستجو کرد که البته این بار مشروعیت مذهبی - سیاسی عثمانی توانست بر مشروعیت ضعیف شده ممالیک چیرگی بیابد و بدین ترتیب پیروز میدان رقابت شود.^۳

۲. اختلافات درونی ممالیک

سقوط یک حکومت حتی اگر بر اثر یک عامل خارجی - مثلاً با تهاجم نظامی - صورت پذیرد، لیکن باید اعتراف کرد که عوامل داخلی بر عوامل خارجی تقدم دارند و در حقیقت زمینه‌ساز عوامل خارجی به شمار می‌روند. یعنی تا عوامل داخلی یک حکومت را تضعیف و به چنان پوسیده‌ای تبدیل نسازنده عوامل خارجی نمی‌توانند در از پای درآوردن آن چندان مؤثر واقع شوند. این امر بدیهی درخصوص ممالیک نیز صادق است. آنان در تمام طول حکومت طولانی خود، به خصوص در دولت دوم (۷۸۴-۹۲۳) با مجموعه‌ای از اختلافات داخلی روبرو بودند که این مسئله بر سرنوشت سیاسی شان تأثیر محربی بر جای نهاد. نخست باید از رقابت‌ها، منازعات و بحران‌های جانشینی در درون این حاکمیت نام برد. فقدان قوانین مدون و مشخص جانشینی، در کنار سنت‌های ترکی از قدرت (قاعده ارشدیت)^۴ و از همه

۱ ابن طولون، همان، ص ۳۶.

۲ نک: بیاناتیس فوریز منز (۱۳۹۰)، قدرت، سیاست و منهب در ایران عهد تیموری، تهران: امیرکبیر، ص ۲۸۸.

۳ در همین زمینه لازم به ذکر است که اختلافات و چالش‌های مذهبی بین دو حکومت عثمانی و ممالیک خود یکی از عوامل سنتیز و جنگ بین آنان بوده است. هرچند هر دو سنتی و چهار مذهب را به رسمیت می‌شناختند، لیکن ممالیک، مذهب شافعی و الیه عثمانی‌ها مذهب حنفی را بر دیگر مذاهب ترجیح می‌دادند؛ نک: تقی الدین احمد مفریزی (۱۹۱۱)، الخطط، قاهره: [ابی نا]، ص ۲۶۹؛ همو [ابی تا]، السلوک لمعرفة دول الملوك، ص ۱۷۷؛ حسنی ربایعه، همان، ص ۱۴.

۴ مطابق قاعده ترکی از قدرت و جانشینی، فرد ارشد باید جانشین سلطان متوفی گردد. لیکن این قاعده خود دارای ابهام بود که البته بخش قابل توجهی از جنگهای تاج و تخت و بحران‌های جانشینی در بین حکومت‌های ترکی بدان باز می‌گشت. ابهام بر سر آن بود که آیا فرد ارشد خاندان مد نظر است و یا ارشد فرزندان سلطان تازه درگذشته. مزید بر این تضاد قاعده ارشدیت ترکی در سرزمین‌های اسلامی که برخی از آنان و مطابق شریعت اسلام، تقوی و انتخاب عمومی و یا در جغرافیای ایران، نزدیک بودند و برخورداری از فره ایزدی را ملاک و معیار انتخاب جانشین قرار می‌دادند، خود داستان دیگری بود که بر

مهم‌تر منافع و مطامع ساختار سیاسی قدرت - به‌ویژه ساخت امارت و وزارت - موجب گردید تا شاهد صدھا جنگ و نزاع خونین بر سر تاج و تخت باشیم که خود نتایج و پیامدهای زیانباری را برای این حکومت و در ابعاد و زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر جای نهاد.^۱ تاریخ تحولات سیاسی این دوره بیانگر این واقعیت است که کمتر انتقال قدرتی را در حکومت ممالیک شاهد هستیم که بدون جنگ و نزاع و به‌طور مسالمات آمیز صورت پذیرفته باشد که این امر البته حکومت مذکور را عملأ در سراسیری سقوط قرار داد.^۲ لذا بی‌علت نیست که این دوره به کثربت عزل و نصب سلاطین شهرت دارد. علاوه بر این و در همین زمینه به قدرت رسیدن سلاطین ضعیف و دست‌نشانده نیز بیش از پیش می‌توانست اوضاع سیاسی حکومت ممالیک را با خطرات جدی مواجه سازد.

در هر صورت روابط بر سر سلطنت به امری خطرناک تبدیل شده بود. به‌طوری که قتل، دشمنی، مکر و حیله به صفت رایج این دوره تبدیل گردید. لذا بی‌علت نیست که بعضی از شاهزادگان جهت فرار از پذیرش مقام سلطنت می‌گریختند. چنانچه در یک نمونه آشکار قانصوه در حالی که از پذیرش حکومت پرهیز می‌کرد و می‌گریست او را به زور بر تخت سلطنت نشاندند (۹۰۱ق.). گرچه به وی قول داده بودند علیه‌اش توطئه نکنند و یا به قتلش نرسانند.^۳

ضمناً وقوع کودتاها مکرر علیه سلاطین مستقر بسیار زیاد شده بود،^۴ به گونه‌ای که در دهه‌های پایانی عمر این حکومت و صرفاً در طول چند ماه، شاهد جابجای جسورانه چند سلطان هستیم. بعد از قایتبای فرزندش تنها ۶ ماه سلطنت کرد. آنگاه ملک اشرف قانصوه تنها ۱۱ روز و سپس محمدبن قایتبای فقط یک سال و نیم بر مسند حکومت بودند. بعضی از این

پیچیدگی‌های امر سلطنت و جانشینی بیش از پیش دامن می‌زد. منازعات و جنگ‌هایی که با توجه به نتایج و پیامدهای مخرب نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به عنوان یکی از عوامل مهم ضعف و فروپاشی حکومت‌های اسلامی در طول تاریخ ظاهر گردید؛ نک: «الله آموزگار (۱۳۷۴)، «فره، این نیروی جادوی و آسمانی»، مجله کلک، ش. ۷۰-۶۸، صص ۳۵-۳۴؛ محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۸۱)، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی؛ صص ۸۹ و ۹۵؛ محمدجواد مشکور (۱۳۴۵)، «نظم شاه در ایران باستان»، مجله بررسی‌های تاریخی، س. ۱، ش. ۱، ص. ۱.

^۱ عبدالمنعم ماجد (۱۹۶۹)، *موقف المصريين من حكم المماليك في العصور الوسطى*، مصر: حوليات كلية الاداب، جامعة عين الشمس، ص. ۲۷.

^۲ مقریزی، *السلوک لمعرفة دول الملوك*: صص ۳۵۳-۳۵۲؛ ابن تغزی بردى، همان، ص. ۳۶. این ایاس، همان، ص. ۱۶. قاسم عده از فرار شاهزادگان در پذیرش مقام سلطنت به عنوان یکی از «عجایب تاریخ» یاد می‌کند؛ نک: قاسم عده، همان، ص. ۶.

^۳ ابن تغزی بردى، همان، ص. ۲۳۵؛ مقریزی، همان، ص. ۱۰.

سلطین حتی بیشتر از یک روز و یا شاید چند ساعت از سلطنت بهره‌مند نگردیدند که به طور نمونه می‌توان به سلطینی چون سعید برکه خان، مظفر احمدبن شیخ و... اشاره کرد.^۱ متعاقباً از مقام و منزلت سلطنت - در کنار هرج و مرج و بی ثباتی سیاسی - بسیار کاسته شد؛ زیرا بسیاری از اختیارات آنان به بازیگران واقعی عرصه سیاست از جمله نائبان و یا امرا تفویض شده بود. آنان با میل و هوس خود حکومت می‌کردند و کسی هم جرئت تعرض به جایگاهشان را نداشت که خود بی ثباتی سیاسی و در نتیجه فساد در امر حکومت را موجب می‌گردید.^۲

پیشتر از بحث جانشینی و موضوع تاج و تخت باید به اختلافات مهم دیگری در درون حکومت ممالیک اشاره کرد که بی‌تردید خود در ضعف و سقوط آنان نقش اساسی ایفا کرد. ممالیک در درون خود نیز نزاع بین برگان ترک و چركسی (ممالیک برجی) و یا با ممالیک جلبان (برگان مسن تربیت‌ناپذیر و سرکش) را شاهد بودند که خود به هرج و مرج سیاسی می‌انجامید و البته آسیب‌پذیری سیاسی این حاکمیت را دو چندان می‌ساخت.

تضاد بین اهل قلم (نهاد وزارت یا دیوان‌الاری) و شمشیر (نهاد امارت) همواره در دوره‌های مختلف این حاکمیت به آن آسیب‌های جدی وارد می‌ساخت. بی‌تردید رشد و ترقی هر حکومتی در گروه‌های این دو ساخت مهم قدرت بود و البته ستیز و کشمکش بین آنان در تضعیف و سقوط‌شان بسیار مؤثر بود. به طور مثال امرای مملوکی برای رهایی از سیاست تمرکزگرایانه وزرا، تمام سعی خویش را در حذف آنان به کار می‌بستند که این امر البته خود آسیب‌های جدی در ابعاد مختلف در پی داشت.^۳ مزید بر این امرا و فرماندهان نظامی فرمان‌های صادره از دیوان‌های دولتی و در حقیقت از سوی اهل قلم را نادیده می‌گرفتند و برای آنها ارزشی قائل نبودند.^۴

در همین زمینه فقدان تجانس و اتحاد و همدلی بین نیروهای سپاه از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موضوع دیگری بود که خود به اختلافات داخلی بیشتر دامن می‌زد. در حالی که سواره نظام - از جمله ممالیک جلبان و اولاد الناس - از حقوق مادی و شأن بالای

۱ این عmad (۱۹۹۴)، *شنرات الذهب*، بیروت: دارالفکر، ص ۲۳.

۲ حسني رباعي، همان، ص ۴؛ عبده قاسم، همان، ص ۸۳.

۳ طقوش، همان، ص ۴۵۵.

۴ این تغییر بردي، همان، ص ۲۲۶. به طور نمونه سلطان مملوکی در سال ۹۰۶ق. جرائم و مجازاتی بر بعضی از امرا وضع کرد، لیکن آنها این فرمان را نادیده گرفتند و ترجیح دادند تا به همان مبالغ گذشته عمل کنند؛ نک: این طولولون، همان، ص ۱۹۰.

اجتماعی برخوردار بود، لیکن پیاده‌نظام شامل کشاورزان، مردم ساده شهرها و عربان بیابانی به لحاظ حقوق مادی و نیز شأن اجتماعی در درجات پایین قرار داشتند. این مسئله خود موجب گردید تا آنها آرزوی شکست همقطاران سواره نظام خود را داشته باشند. گزارش ابن زنب مورخ آخرین روزهای ممالیک مبنی بر وجود اختلاف و ناهماهنگی کامل در لشگرگاه ممالیک بر این نکته صحه می‌گذارد.^۱

۳. قیام‌ها و شورش‌ها

پایگاه مردمی ممالیک به‌ویژه در دهه‌های پایانی عمر آنان به علت شورش‌های گوناگون به شدت تضعیف شده بود. لذا بی‌علت نیست که یکی از دغدغه‌های اساسی این حکومت نوع مواجهه با شورش‌هایی بوده است که در گوشه و کنار امپراتوری گسترده‌شان و به دلایل و انگیزه‌های مختلف صورت می‌پذیرفت. قیام‌های مورد اشاره هزینه‌های بسیاری را بر این حاکمیت تحمیل می‌کرد و در نهایت به عنوان یکی از عوامل ضعف و فروپاشی آن ظاهر گردید. بخشی از این قیام‌ها به امرا و البه در راستان ممالیک جلبان بر می‌گشت که در حقیقت فاقد روح اطاعت‌پذیری نسبت به سلاطین مملوکی بودند و شورش‌های مکرری را علیه دولت به راه انداختند. تهدید نسبت به سلطان و ایجاد هرج و مرج و خطر در دستور کارشان قرار داشت. این امر در سده پایانی عمر این حکومت بیشتر خود را نشان داد. در این میان شام - تختگاه ممالیک - کانون نگرانی و آشوب برای بیشتر سلاطین این حکومت بود. چنانچه امیر اینال در سال ۸۲۵ق. علیه سلطان اشرف (۸۴۱-۸۲۵ق.) شورش کرد. جنگی بین او با سپاه اعزامی سلطان در شام در گرفت که به شکست امیر شورشی و قتل او انجامید. اندکی بعد و در سال ۸۲۷ق. نیز نائب دمشق، تبعک البجاسی دست به شورش زد که البه همان بلای امیر اینال بر سرش آمد.^۲ شورش‌های مذکور که غالباً به علت عدم پرداخت حقوق نظامیان به وقوع می‌پیوست، هرج و مرج و ناامنی سیاسی را در جغرافیای قلمرو ممالیک موجب می‌گردید.^۳

۱ ابن زنب [بی‌تا]، آخر الممالیک، ص ۱۰۰.

۲ ابن تغزی برده، همان، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ مقریزی، همان، ص ۶۱۴.

۳ مقریزی، همان، ص ۶۵۷-۶۵۸.

۴ همان، ص ۱۸۶.

عهد سلطان قایتبای (۸۷۲-۹۰۱ق.) شورش‌های بی‌شماری را به خود دید. در رأس این شورشیان باز هم ممالیک جلبان بودند که بدون توجه به وضع نامناسب اقتصادی کشور، دائمًا تقاضاهای مادی پیشتری را مطرح می‌ساختند. شدت و حجم این شورش‌ها به حدی سلطان مملوکی را آزار می‌داد که او حتی یک بار چنین تهدید کرد که: «من سلطنت را به شما واگذار می‌کنم و به مکه می‌روم».^۱ این جمع فزون‌خواه شورشی خود دست به راهزنی و غارت اموال مردم و حتی قتل عام آنان می‌زد و ظاهراً دولت مرکزی هیچ‌گونه قدرتی برای کنترلشان نداشت. لذا در مقطع پایانی این حکومت موجی از وحشت و فساد و از هم پاشیدگی اجتماعی را شاهد هستیم. این امر بی‌تردید خود از اقدار و متعاقباً اعتبار ممالیک در منظر مردم به شدت می‌کاست و ضعف و زوالشان را تسريع می‌نمود.^۲ نکته عجیب اینجاست که حتی به هنگام تهاجم همه‌جانبه عثمانی‌ها به قاهره نیز امراهی فزون‌خواه مملوکی، شرط حضور خود در جنگ را پرداخت حقوق بالا اعلام کردند که با واکنش منفی طومان بای تصاحب کردند.^۳ در همین زمینه خیانت بعضی از فرماندهان در دو نبرد سرنوشت‌ساز مرج دابق و ریدانیه را نیز می‌توان از علل تسريع در شکست ممالیک و سقوط آنان برشمرد. امیر خایر بک در مرج دابق به همراه سپاهش به عثمانی‌ها پیوست. امیر مملوکی جان برد الغزالی نیز در ریدانیه اسرار نظامی را به سلطان سلیم تحویل داد و سپس به او ملحق شد.^۴

واقعیت این بود که بعد از پایان خطر تهاجمات خارجی (صلییون و مغولان) حکومت ممالیک به باری سیاسی، اقتصادی، روحی و روانی بر دوش عامله مردم مصر و عملاً به هیولا‌بی وحشی تبدیل شده بود که لیاقت نجات کشور را نداشت. به همین دلیل شاهد کودتا، شورش، جنگ‌های داخلی و خیابانی و در نتیجه نابودی هیبت و عظمت آن هستیم.^۵

۱ ابن‌ایاس، همان، صص ۲۶۹، ۲۷۶.

۲ همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۳ همان، صص ۱۱۹-۱۲۱، ۴۷۴.

۴ عبدالعزیز عبدالدایم (۱۹۹۶)، *مصر فی عصر الممالیک و العثمانی، قاهره: جامعة القاهرة و مكتبة التهضة الشرق، ص ۲۰۸*. البته این اقدام منحصر به امرای نظامی نبود. چنانچه مردم در انعکاس نفرت از ممالیک و رفتارهایشان، به استقبال سپاه عثمانی رفتند و شهرهایشان را برای ورودشان ترئین می‌کردند؛ نک: ابن طولون، همان، ص ۳۴۰.

۵ قاسم عبد، همان، ص ۶.

در هر صورت ممالیک در سده پایانی عمر خود تماماً درگیر سرکوب قیام‌ها و شورش‌های بی‌شماری بودند که در گوشه و کنار قلمرو آنان، به انگیزه‌های شخصی و یا عمومی - از جمله اوضاع بد اقتصادی و یا احتکار کالا توسط دولتمردان و در یک عبارت در نتیجه نارضایتی عمومی^۱ - به وقوع می‌پیوست و بخشی از توان این حاکمیت را به خود مشغول می‌کرد و در نهایت آن را تحلیل می‌برد. ممالیک در مقابل شورش‌ها و طغيان‌ها چاره‌ای جز مقابله با آنها نداشتند. قاعده‌تاً بخش قابل توجهی از توان و نیرویشان صرف سرکوب شورش‌ها می‌شد و ضمن تقلیل توان کشور، مشروعتی و مقبولیت حکومتشان را هم تحت الشعاع قرار می‌داد. متعاقباً پیامدها و نتایج آن نیز قابل پیش‌بینی بود: تسريع در زوال و فروپاشی حکومت. فتحی سالم در مقاله مهم «الممالیک الجلبان و دورهم فی الاوضاع الداخلية للدولة المملوكية» به نقش شورش‌های متعدد و گاه و یگاه غلامان جلبان در تضعیف این دولت بهخصوص در دوره‌های پایانی این دولت به خوبی اشاره دارد.

اما سؤال اساسی که ممکن است به ذهن هر محقق و خواننده تاریخ عجیب و در عین حال پر رمز و راز این امپراطوری خطور کند این است که چرا مردم مصر برای مدت زیادی حکومت این بیگانگان را در کشور خود تحمل می‌کنند و قیامی فراگیر علیه آنان شکل نمی‌دهند؟ به نظر می‌رسد مردم مصر ایشان را به واسطه احیای خلافت مقدس اسلامی، جهاد گسترده و دلسوزانه‌شان با دشمنان اسلام به‌ویژه شکست مغولان و طرد صلیبیون از سرزمین‌های اسلامی و توجه خاص به حرمین شریفین و... پذیرفته بودند. ویلیام مویر معتقد است علاوه بر دلایل مذکور، علمای بزرگ دینی و قضایی مصر در دربار آنها حضور و اشتغال داشتند.^۲ به تعبیر عبدالمنعم ماجد و در همین خصوص نیز باید گفت هیئت علمای دین بر حسب شرایط روز عمل می‌کردد. آنها قصد داشتند نزد مردم و هم نزد سلطان ممالیک محبوب باشند،^۳ که بی‌شك در تداوم قدرت سیاسی آنان بی‌تأثیر نبود.

^۱ تزئین و آراستن شهرها به هنگام ورود سلطان، شفای از بیماری و یا جلوس به سلطنت که خود موجب ایجاد هزینه سنگین برای مردم و نیز دور شدن از شغلشان می‌گردید، عرصه دیگر نارضایتی عمومی در این عصر و در نهایت تضعیف حکومت بود؛ این طولون، همان، ص ۱۳۵. حکومت در این دوره نه تنها بعضی املاک شخصی مردم را غصب می‌کرد، بلکه قانصوه غوری اقدام به ابطال میراث شرعی کرد؛ بدین صورت که ماترک میت به سلطان می‌رسید و این در حالی بود که ورشه او سپیار فقیر بودند و نان آوری نداشتند. لذا این علت نیست که مردم در اقصی نقاط کشور سقوط حکومت را آزو می‌کردند؛ العصامي آبی‌تا، سمعط النجوم، ص ۵۱.

² Muir, Ibid, p.220

^۳ ماجد (۱۹۶۹)، همان، ص ۵۵

۴. هرج و مرج و نامنی

یکی از عوامل محوری و بنیادین سقوط حکومت ممالیک را می‌توان در اوضاع نابسامان و هرج و مرج‌های داخلی آن جستجو کرد که اگرچه در محورهای دیگر مقاله بدان اشاره شده، لیکن اهمیت و حساسیت مسئله موجب گردیده است تا عنوان مستقلی بدان اختصاص یابد.

امنیت روحی و روانی یکی از عوامل اصلی و تأثیرگذار در تأمین ثبات در هر جامعه‌ای محسوب می‌شود. لیکن اجتماع عصر ممالیک با توجه به مشکلات عدیده و شرایط خاصی که در اوخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، فاقد آن بود. البته برخی از این نامنی‌ها به اقدامات نسنجیده و یا زیاده‌خواهی‌های خود ممالیک باز می‌گشت. چنانچه ابن ایاس مورخ این عصر (وفات ۹۲۰ق.) در ذیل حوادث سال‌های ۸۸۸، ۹۰۵، ۹۱۳ و ۹۱۸ هجری به طور مکرر از هجوم ممالیک به مردم اینگونه پرده بر می‌دارد که ممالیک در راه‌ها به مردم حمله می‌برند و آنها را غارت می‌کرند؛ از جمله دستارها (عمامه) و ازارهای ایشان را می‌زدیدند، زنان را می‌کشتند. شب‌ها امنیت نبود و هرج و مرج به سبب هجوم آنها حاکم بود. وی همچنین در اشاره به تحولات سال ۹۱۳ق. از دیگر مظاهر عدم امنیت و هرج و مرج در جامعه خبر می‌دهد؛ آنجا که از یافتن اجساد بدون پیدا کردن عاملان جنایت و نیز فرار زندانیان سخن می‌گوید.^۱

نکته ظریف آنکه سپاه ممالیک به جای آنکه عامل نظم و امنیت باشد، در مقاطعی خود موجب هرج و مرج و نامنی عمومی می‌گردید. چنانچه ابن طولون اشاره دارد آنان به علت فاصله گرفتن از روحیه اسلامی و عدم انضباط نظامی، رفتار بسیار بدی با مردمان مناطق داشتند و همانند دشمن با آنان برخورد می‌کردند. در همین خصوص غارت، سرکوبی و نابودی زراعت جزو اعمالشان بود. لذا بی‌علت نیست که مردم شهرها از آنان استقبال نمی‌کردد.^۲

دولت ممالیک - به ویژه ممالیک برجی - غرق در شورش و توطئه، سرکوب قیام‌ها و عزل و نصب گاه و بیگاه سلاطین توسط ساختار سیاسی قدرت بود که خود بی‌تردید بیش از پیش به بی‌ثباتی و هرج و مرج در جامعه دامن می‌زد.^۳ در این میان و چنانچه پیشتر بدان اشاره گردید، شورش و عصیان علیه سلاطین به رویه‌ای عادی تبدیل شده بود. منافع و مطامع

۱ ابن ایاس، همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۲ ابن طولون، همان، ص ۷۹.

۳ طقوش، همان، ص ۴۸۰.

بازیگران عرصه سیاسی موجب می‌گردید تا با کمترین بمانه‌ای دست به شورش بزنند. نتایج و پیامدهای درازمدت و کوتاه‌مدت این شورش‌ها نیز قابل پیش‌بینی بود.^۱ ابن ایاس بار دیگر به فهم شرایط سیاسی این دوره آمده و تصویر گویایی از آن به ما ارائه می‌دهد: «یکبار چون سلطان به تقاضای آنان جواب مثبت نداد، علیه او قیام کردند و فتنه شدید شد. آشوب و هرج و مرج شهر را فراگرفت، بازارها و مغازه‌ها بسته شد و وحشت همه جا را فراگرفت».^۲

یکی از آفات عدم اطاعت پذیری و روح تمرد در ممالیک، ضعف و سستی سلاطین و در نتیجه بی‌ثباتی حکومت‌ها بود. این شرایط چنان اوضاع داخلی ممالیک را بی‌ثبات کرده بود که بسا سلطانی در منصب خود چند روز و بلکه چند ساعت بیشتر دوام نداشت و عزل می‌شد. منابع در این خصوص اشاره دارند که گاهی در خلال یک سال و دو ماه، چهار سلطان به سلطنت رسیدند. گاهی بعضی از آنان صرفاً دو ماه، سه روز و یا حتی یک شب بر مسند قدرت بوده‌اند که این امر یعنی حاکمیت هرج و مرج در جامعه.^۳ مزید بر این بسیاری از این سلاطین نیز از خود هیچ اراده و اختیاری نداشته‌اند و بازیگران واقعی عرصه سیاسی در حقیقت در پشت پرده بودند.^۴ این مسئله خود بدون شک زمینه‌ساز هرج و مرج در کشور بود و البته ضعف و زوال سیاسی حکومت ممالیک را در بی‌داشت.^۵

علاوه بر این، منازعات و جنگ‌های درونی قدرت نیز بر آشتفتگی‌های موجود می‌افزود، چنانکه به طور نمونه گفته شده است که در درگیری بین امیر برقو و برکه که بین سال‌های ۷۸۳-۷۸۴ق. به وقوع پیوست، تجار مغازه‌های خود را از ترس غارت منتج از هرج و

۱ پخشی از توان ممالیک به سرکوب قیام‌ها و تأمین امنیت به خصوص در سال‌های پایانی حکومت آنان اختصاص یافت که خود موجب تضعیف نیروی نظامی‌شان در مواجهه با تهاجم عثمانی‌ها گردید؛ حسنی ربایعه، همان، ص ۱۴.

۲ ابن ایاس، همان، ص ۲۳۵.

۳ همانجا.

۴ جرئت و سیطره نایاب ضربه تحریرآمیزی به سلطان و تبعاً مقام سلطنت شمرده می‌شد که خود بر فضای هرج و مرج - لاقل در بعد روانی و تبلیغی - شدت می‌بخشید. آنان گاهی چنان جرئتی می‌یافتدند که مراسمی برپا می‌کردند که مختص سلطان بود. بهطور نمونه در سال ۹۰۵ق. نایب سلطان در شام، نماز را در جایگاه خاص سلطان و در مسجد اموی اقامه کرد؛ این در حالی بود که کسی جز سلطان در آن نماز نمی‌خواند؛ ابن طولون، همان، ص ۱۸۱. تحملیک مکرر نظرات بر سلطان و در خصوص سپاه، عرصه دیگر این بی‌ثباتی و هرج و مرج سیاسی بود. البته چون سلطان اساس حکومت خود را به آنها مدیون می‌دانست، سکوت می‌کرد که خود بعدها تبعات مخربی برای حاکمیت در پی می‌داشت در این میان وجود هاله‌ای از سوءظن‌ها و توطئه و مکر که غالباً با قتل سلطان یا امیری به پایان می‌رسید، بر وحامت اوضاع می‌افزود؛ نک: ابن تغزی بردى، ص ۳۸۵.

۵ طقوش، همان، ص ۴۵۵.

مرج‌های سیاسی بستند.^۱

در خاتمه نباید نادیده گرفت که اقتصاد قوی و قدرتمند یکی از عوامل مهم ایجاد ثبات و امنیت در هر جامعه‌ای شمرده شده، و متقابلاً اقتصاد ضعیف و بیمار از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی و هرج و مرچ محسوب می‌شود. در همین زمینه کاهش تولید، رکود اقتصادی، فساد نظام اداری- اقتصادی، اختکار و نارضایتی عمومی و مهم‌تر از همه از بین رفتن منبع مهم درآمدهای تجاری ممالیک به‌واسطه کشف دماغه امید نیک و تغییر مسیر کشتی‌های تجاری به آسیا و اروپا از این مسیر جدید که بخشی از آن به ضعف ساختار حکومتی و بخشی نیز محتملأً به شرایط روز باز می‌گردد، در کنار دلایل سیاسی می‌تواند هر حکومتی را با خطر تضعیف و فروپاشی موواجه سازد. زیرا خود بستر و زمینه‌ساز هرج و مرچ و در نهایت زوال و انحطاط خواهد بود.^۲

۵. تضعیف اقتدار سیاسی ممالیک

اقتدار سیاسی ممالیک و زعامت آنان در جهان اسلام در دهه‌های پایانی عمر این حکومت به‌شدت تضعیف شده بود. آنان همواره خود را قلب جهان اسلام، دارالخلافه، خادمین حرمین شریفین و مدافعان اسلام و مسلمین تبلیغ می‌کردند که البته با توجه به نقش آفرینی ممتازشان در مقابله با مغولان و نیز کفار مسیحی، می‌توانست مورد پذیرش اذهان عمومی جهان اسلام باشد. این امر خود به حکومت ممالیک اقتدار فوق العاده‌ای به لحاظ سیاسی می‌بخشید.

لیکن این اقتدار سیاسی رفته به چالش کشیده شد. نخست در مورد زعامت دینی ممالیک و در رأس آن مقام «خادم الحرمين» و ارسال پرده کعبه تردید جدی ایجاد شد.^۳ در نیمه دوم قرن نهم و سال‌های آغازین قرن دهم هجری این وضعیت به‌شدت علیه ممالیک رقم خورد و حتی حکومت‌های مقتدری چون عثمانی‌ها و تیموریان برای تصاحب ریاست معنوی جهان اسلام، به جنگ و نزاع با ممالیک برخاستند که البته حاصل و نتایج آن شکست و از

۱ مقریزی، همان، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۲ در مقاله مستقل دیگری به تفصیل به نقش عوامل اقتصادی در ضعف و فروپاشی ممالیک اشاره شده است. نک: نورالله کریمیان، امامعلی شعبانی و محمد قروینی نظم آبادی(۱۳۹۵)، ضعف و سقوط حکومت ممالیک، دلایل و زمینه‌های اقتصادی، پژوهشنامه تاریخ اسلام، ش. ۲۲.

۳ جواد عباسی و مهناز موسوی مقدم(تابستان ۱۳۹۰)، «بررسی مناسبات شاهزاد تیموری با ممالیک (بر مبنای تلاش برای تعویض پوشش کعبه)»، فصلنامه روابط خارجی، ش. ۴۷، ص. ۹۷.

دست رفتن اقتدار سیاسی ممالیک و در نهایت فروپاشی آنان بود. ممالیک این بار دیگر توانستند در نقش حافظان جان و مال مسلمین ظاهر شوند که خود در ماجراهی تعرض پر تغایل‌ها به حجاج و اسارت‌شان از یک سو و نیز قتل عام آنان به دست اعراب بادیه در سال ۹۰۰ق. به اوج خود رسید. ابن طولون از مورخان مملوکی نقل کرده است که در این سال عربان با دادیه الشام به کاروان حجاج خانه خدا حمله برداشت و بدترین کشتار را در حق آنان مرتکب شدند، به گونه‌ای که هیچ کدام از حجاج توانستند به دمشق بر گردند. آنان همچنین گاهی با حمله به کاروان‌های تجاری برای ممالیک مشکلات زیادی ایجاد می‌کردند.^۱

به تعبیر ابن تغزی برده این مسئله ناکامی، ضعف و عدم لیاقت و توانایی دولت ممالیک را در مقابل امنیت جان زائران خانه خدا نشان داد، چون آنها مسئول امنیت حجاج و تجار بودند.^۲ علاوه بر این مکه در سال ۹۰۹ق. ویران گشت، مراسم حج در سال ۹۱۲ق. برای اولین بار در عصر ممالیک متوقف گردید که خود جهان اسلام را به شدت تکان داد و البته این پرسش پر مفهوم را در اذهان مسلمانان ایجاد نمود که چه کسی شایسته است جهان اسلام را زعمات کند؟^۳ البته تحولات بعدی نشان داد که افکار عمومی به سمت همنژادان ترک ممالیک - یعنی عثمانی‌ها - سوق پیدا کرد و آنان به مدت هفت قرن و با فراز و نشیب‌هایی این ریاست معنوی را بر جهان اسلام اعمال کردند.

اقتدار سیاسی ممالیک در عرصه داخلی نیز در پنجاه سال پایانی عمر آن به شدت آسیب دیده بود. در این مقطع، بازیگران واقعی نه سلاطین که امرا بودند. آنان بر اساس منافع خود و در چالش با دیگر انواع ساختهای قدرت، دست به عزل و نصب سلاطین می‌زدند، خزانه را غارت می‌کردند و اموال مردم از قشرهای مختلف را به زور تصاحب می‌کردند. ضمناً امرا و فرماندهان ارشد فرامین صادره از سوی دولت را نادیده می‌گرفتند و برای آنها ارزشی قائل نبودند.^۴ در حقیقت از آنجا که در عصر پایانی ممالیک، سلاطین قدرت خود را مدیون امرا می‌دیدند، لذا بسیاری از اختیارات خود را به آنها واگذار کرده بودند و این از هیبت و اقتدار مقام سلطنت می‌کاست. نتیجه هم قابل پیش‌بینی بود: امرای نظامی امور مهم حکومتی را در اختیار گرفته بودند و با سلطان در اداره کشور رقابت داشتند. قدرت گیری آنان و تضعیف

۱ ابن طولون، همان، ص ۱۳۲.

۲ نک: ابن تغزی برده، همان، ص ۱۶۰.

۳ ابن ایاس، همان، صص ۵۷، ۶۲.

۴ نک: العلیمی، همان، صص ۴۰۷، ۴۰۵؛ ابن طولون، همان، ص ۱۹۰.

اقتدار سلاطین در این دوره به حدی بود که حتی یکی از سلاطین به نوشته ابن ایاس، مصحف عثمان را بین آنان آورد و سوگندشان داد تا به او خیانت نکنند. البته این کار فایده‌ای نداشت، زیرا آنها به آن مصحف هم احترام نمی‌گذاشتند.^۱

عدم شایستگی و لیاقت خصوصاً در عرصه سیاسی- نظامی به ویژه در اواخر عمر ممالیک نیز در تضعیف موقعیت آنان بی‌تأثیر نبود. بعضی از ایشان در این زمینه بسیار کم تجربه بودند.^۲ چنانچه به قول ابن تغرسی برده مورخ دربار این دولت، برخی از سلاطین مملوکی حتی سواد خواندن و نوشتن نداشتند.^۳ آنها دائماً سرگرم لهو و لعب در مراسم و اعیاد بودند.^۴ به روایت مقریزی بعضی از ایشان حتی از سرکوب و قتل مردم لذت می‌برند و گرفتن اموال مردم و هتك حرمت مردم کارشان شده بود.^۵ بهترین نمونه سلطان محمد بن قایتبای است که سرگرم به امر دنیا، خوشگذرانی و جمع‌آوری اموال بود.^۶

۶. تهاجم عثمانی

پایان حیات سیاسی ممالیک توسط عثمانی‌ها رقم خورد. درگیری و مجادلات بین ممالیک و امپراتوری عثمانی از زمان سلطان قایتبای (۸۷۲-۸۹۰ق.) و ظاهرآ بر سر مناطق ترکمان‌نشین تحت نفوذ ممالیک یعنی دولت بنی ذی القادر و بنی رمضان- آغاز شد.^۷ قایتبای همچنین در صدد بود تا با حمایت از دولت‌های کوچک آناتولی مانند ذی القادر و آل قرامان در امور داخلی عثمانی دخالت کند. ضمناً علاوه بر اختلافات مرزی و اتحاد بین ممالیک با صفویان علیه عثمانی‌ها، قاهره و استانبول به پناهگاه مخالفان دو حکومت درآمده بود که خود بر تنش‌های بین آنان بیش از پیش دامن می‌زد.^۸ داعیه ریاست بر جهان اسلام و سیطره بر حجاز و حرمین شریفین نیز موجب تشدید اختلافات این دو حکومت شده بود. لذا سلطان بازیزد دوم (۸۸۶-۹۱۸ق.) به جنگ با ممالیک پرداخت که این جنگ‌ها از سال ۸۹۰ق. آغاز شد و تا سال ۹۲۳ق. که در نهایت به سقوط این حکومت انجامید، تداوم داشت. سرانجام سلطان

۱ ابن ایاس، همان، صص ۳۱۳-۳۱۸.

۲ ابن تغرسی برده، همان، ص ۸۳۱.

۳ همان، ص ۱۵۸.

۴ ابن طولون، همان، ص ۲۷۷.

۵ مقریزی، همان، ص ۳۹۴.

۶ ابن طولون، همان، ص ۱۶۷.

۷ عبدالدائم، همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۸ طقوش، همان، ص ۴۹۷؛ Ibid, p.196.

سلیم در ۹۲۲ق. در نبرد سرنوشت‌ساز «مرج دابق» بر سلطان اشرف قانصوه غوری (۹۰۶-۹۲۲ق.) پیروز شد و بدین ترتیب عثمانی‌ها توانستند بخش شام قلمرو ممالیک را متصرف شوند. مقاومت شدید ملک اشرف طومان بای در برابر هجوم عثمانی به سرزمین مصر نیز نتوانست چندان مؤثر واقع شود و بدین ترتیب قاهره به سال ۹۲۳ق. در نبرد ریدانیه فتح گردید و آخرین سلطان مملوکی اسیر و به دار آویخته شد.^۱

لازم به ذکر است که شکست ممالیک از عثمانی‌ها – برغم جنگ در سرزمین خود – علاوه بر اختلافات داخلی، عقب‌نشینی و خیانت بعضی از امرا و بادیه‌نشینان، می‌تواند از بعد نظامی نیز تجزیه و تحلیل شود. نخست آنکه عثمانی‌ها از آخرین تسليحات روز و بهویژه از توپخانه پیشرفت‌به برهه می‌جستند^۲ که خود امتیاز بزرگی بدانان در عرصه جنگ می‌بخشید.^۳ دسته‌بنده سپاهیان عثمانی مطابق روش‌های تاکتیکی جدید و نیز نظم و انضباط شدید نظامی، برخورداریشان از دژهای متحرک برای حفاظت و تحکیم مواضع، استفاده از موانع طبیعی همچون درختان و بوته جهت استقرار نظامی، بهره‌برداری از تجهیزات سوارکاری از جمله چنگک و قلاوهای آهنی برای شکار سربازان ممالیک، نقاط قوت نظامی عثمانی‌ها و در نقطه مقابل ضعف ممالیک محسوب می‌گردید که در نهایت خود را در فرجام تاریخ ممالیک به نمایش نهاد.^۴

در خاتمه این مبحث خالی از لطف نخواهد بود اگر گفته شود که تغییر در سیاست جذب نیروی نظامی ممالیک نیز محتملاً در این شکستها بی‌تأثیر نبود. در ابتدای حکومت ممالیک، استخدام بردگان جوان به یک رویه تبدیل شده بود. این دسته از بردگان، بعدها به عنوان سربازان و فرماندهانی مطیع و فرمانبردار تربیت می‌شدند و برای خدمت سلاطین و حکومت از هیچ تلاش و جافشانی دریغ نمی‌کردند. اما با تغییر رویه ممالیک و رویکرد استخدام بردگان مسن، بردگانی وارد دستگاه حکومت شدند که به دلیل سن زیاد، قابلیت تربیت و اصلاح را نداشتند؛ یا حداقل مدت تربیت ایشان زمان زیادی را می‌طلیید. لذا در

^۱ ابن‌ایاس، همان، ص ۸۹.

^۲ ابی عباس‌احمد قلقشندي (۱۹۱۳)، صبح الاعتشي، قاهره: دارالكتب العربية، ص ۱۴۳.

^۳ همان مزیتی که در نبرد سرنوشت‌ساز عثمانی‌ها با صفویان در دشت چالدران (۹۲۰ق.)، موازنه جنگ را به نفع عثمانی‌ها و شکست سهمگین صفویان تغییر داد. درحالی که عثمانی‌ها از سلاح‌های آتشین جدید برهه می‌بردند، ممالیک از روش‌های سنتی و سلاحهای قدیم و سواره نظام سود می‌جستند و استفاده از تفنگ را مردود می‌دانستند؛ ابن‌زنبل، همان، ص ۳۹.

^۴ شمس‌الدین سخاوي (۱۳۱۵)، التبریزی المسیب و ذیل السلوک، مصر: بولاق، ص ۲۶۰.

آینده‌ای نه چندان دور امرا و فرماندهانی تربیت شدند که از اطاعت پذیری لازم در مقابل سلاطین برخوردار نبودند. سلاطین هم به دلیل ضعفی که در اوآخر حکومت گریبانگیر حکومت ممالیک شده بود، هیچ اشراف و احاطه‌ای بر آنان نداشتند که این امر ضمن فراهم کردن ضعف و سستی حکومت، منشأ هرج و مرج، آشوب و قتل در خیابان‌ها و کوچه‌های قاهره و دیگر شهرها می‌شد.^۱ حتی این تغیری بردمی تصریح دارد که این دسته از نیروهای نظامی در ایجاد ناامنی و آشوب در اوآخر عصر ممالیک نقش بسیار داشتند.^۲

نتیجه گیری

رهیافتی تحلیلی در خصوص علل ضعف و سقوط حکومت ممالیک نشان می‌دهد که این امر نخست در پرتو مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحقق یافت و آنگاه نقش علل داخلی، مقدم بر و در عین حال تأثیرگذارتر از عوامل خارجی بوده است. در این خصوص و در ذیل دلایل سیاسی باید به فقدان مشروعيت ملی و بیگانگی نژادی ترکان ممالیک با مردم تحت سیطره‌شان اشاره کرد. بدین ترتیب مخالفانشان از همان آغاز، آنان و حکومتشان را این‌گونه به چالش می‌کشیدند. تضعیف مشروعيت مذهبی نیز مزید بر علت گردید و بدین ترتیب مقبولیت سیاسی آنان در نزد مردم رو به ضعف نهاد که در نتیجه آن انجام هرگونه اقدام تحریبی علیه آنان مجاز و مباح شمرده می‌شد. شکاف بین دولت و ملت در نتیجه اقدامات ناصواب دولتمردان مملوکی از اعتبار سیاسی‌شان در منظر مردم مصر و شام بهشت کاست که در نهایت خود را در حمایتشان از جریانات مخالف دولت ممالیک - حتی جریان خارجی عثمانی - به نمایش گذاشت. اختلافات درونی ممالیک و بهویژه وقوع بحران‌های جانشینی که تا واپسین سالهای حیات آنان ادامه داشت، با توجه به نتایج و پیامدهای مخرب سیاسی و اقتصادی، نقش پررنگی در ضعف و زوال این حکومت ایفا کرد. ایجاد هرج و مرج و ناامنی سیاسی حاصل از منازعات و جنگهای داخلی قدرت که خود با بی ثباتی سیاسی ارتباط تنگاتنگی می‌یافتد، در فروپاشی حکومت حدوداً سیصد ساله ممالیک بسیار مؤثر بود. در این میان از دست رفت زعامت و رهبری ممالیک در جهان اسلام به دلایلی چون عدم حمایت از جان و مال مسلمانان، عدم حمایت از دین، ناتوانی در تضمین سلامت حجاج، بی‌لیاقتی در حفاظت از شهرهای مقدس

۱ این‌ایاس، همان، صص ۱۴۷، ۳۶۳.

۲ این تغیری بردمی، همان، صص ۹۶-۹۷.

به خصوص مکه و مدینه و ناتوانی در مقابله با اروپاییان در انحطاط و فروپاشی سیاسی شان بی تأثیر نبود. در نهایت نیز تهاجم امپراتوری عثمانی و ضربه نه چندان محکم آن توانست به طور کامل به عمر این حاکمیت در تاریخ جهان اسلام خاتمه دهد.

منابع و مأخذ

- آموزگار، زاله (۱۳۷۴)، «فره، این نیروی جادوی و آسمانی»، مجله کلک، ش. ۶۸-۷۰.
- ابن ایاس، محمد بن احمد (۱۴۰۴ق.)، *بایع الزهور فی وقایع الدهور*، القاهره: مطابع الشعب.
- ابن تغزی بردی، جمال الدین [بیتا]، *النجوم الزاهرة فی ملوك مصر والقاهرة*، القاهره: وزارة الثقافة والرشاد القومي.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *العبر* (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن زنبل، احمد رمال (۱۹۹۸)، آخر الممالیک، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: الهیئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن طولون، محمد بن علی (۱۹۹۸)، *مفاکهة الخلان فی حوادث الزمان*، بیروت: دارالكتب العلمية.
- ابن عماد (۱۹۹۴)، *شدرات الذهب*، بیروت: دارالفکر.
- العصامی، عبدالملک [بیتا]، *سحط النجوم*، القاهره: المکتبة السلفیة.
- العلیمی، مجیر الدین (۱۹۹۸)، *الانس الجليل*، عمان، مکتبة دنیس الخلیل.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعة شأنی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- حسنی ربایعه، ابراهیم (۲۰۰۹)، *نهایة دولة ممالیک*، دانشگاه قدس.
- سالم حمیدی، فتحی [بیتا]، *الممالیک جلبان و دور هم فی الاوضاع الداخلية للدولة المملوکیة*، مجله ابحاث کالیه التربية الایساسیة، جامعة الموصل / کلیة العلوم الاسلامیة.
- سخاوی، شمس الدین (۱۳۱۵)، *التبر المسبوک فی ذیل السلوک*، مصر: بولاق.
- السيد، رضوان (۱۴۱۵)، *نهایات الدولة المملوکیة*، نشریة الاجتہاد.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۹۷۷)، *حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة*، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دارالكتب العلمية.
- شیارو، عاصم محمد (۱۳۸۸)، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تعلیمی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۲)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تهران: تبیان.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۴۲۰)، *تاریخ ممالیک فی مصر و بلاد الشام*، بیروت: دار النفاس.

- عباسی، جواد و موسوی مقدم، مهناز (۱۳۹۰)، «بررسی مناسبات شاهرخ تیموری با ممالیک (بر مبنای تلاش برای تعویض پوشش کعبه)»، *فصلنامه روابط خارجی*، ش. ۴۷.
 - عبدالرزاق، علی (۱۹۸۸)، *الاسلام و اصول الحكم، الجزائر: موقف النشر*.
 - عبده قاسم، قاسم (۲۰۰۱)، *عصر سلاطین الممالیک، القاهرة: عین للدراسات و البحوث الإنسانية والاجتماعية*.
 - العینی، بدرالدین محمود [بی‌تا]، *عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان، القاهرة*. فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی.
 - فقشنندی، ابی عباس احمد (۱۹۱۳)، *صیح الانشی فی صناعة الانشی، القاهرة: دار الكتب المصرية*.
 - کرمی، ابوالفضل (۱۳۹۱)، *مشروعیت و بحران مشروعیت، بابل: شکوه ساحل*.
 - کریمیان، نورالله؛ شعبانی، امامعلی و محمد قزوینی نظم آبادی (۱۳۹۵)، *«ضعف و سقوط حکومت ممالیک؛ دلایل و زمینه های اقتصادی»، فصلنامه پژوهشنامه تاریخ اسلام*، ش. ۲۲.
 - لاپیدوس، ایرا.م. (۱۳۸۱)، *تاریخ جوامع اسلامی، ترجمة علی بختیاری‌زاده*، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها و مؤسسه اطلاعات.
 - ماجد، عبدالمنعم (۱۹۷۹)، *دولت سلاطین الممالیک و رسومهم فی مصر، مصر: مکتبة الانجلو المصرية*.
 - ———— (۱۹۶۹)، «موقع المصريين من حكم الممالیک في العصور الوسطى»، *مصر: حلیات کلیة الاداب، جامعة عین الشمس*.
 - محمود عبدالدائم، عبدالعزیز (۱۹۹۶)، *مصر فی عصر الممالیک و العثمانيین، القاهرة: جامعة القاهرة*، مطبعة نهضة الشرق.
 - مشکور، محمد جواد (۱۳۴۵)، «نظام شاه در ایران باستان»، *مجله بررسیهای تاریخی*، س. ۱.
 - مقربیزی، تقی‌الدین احمد (۱۹۱۱)، *الخطسط، فاهره: [بی‌تا]*.
 - ———— [بی‌تا]، *السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العالمية*.
 - منز، بئاتریس فوریز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و منصب در ایران عهد تیموری، تهران: امیرکییر*.
 - وبر، ماکس (۱۳۸۴)، *اقتصاد و جامعه، ترجمة مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمار زاده، تهران: سمت*.
 - همایون کاتوزان، محمدعلی (۱۳۸۱)، *تعداد دولت و ملت، ترجمة علیرضا طیب، تهران: نی*.
 - ———— (۱۳۹۰)، *مشروعیت و بحران جانشینی در جامعه ایرانی، تهران: نی*.
 - هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکییر*.
- Muir, William (1896), *The Mameluke or slave Dynasty of Egypt 1260-1517 A.D.*, London: Smith, Elder, & Co.